

بنی ابی لهیب خدیجه رضی الله عنهما زینب رارضی الله عنهما در حال  
 حیات بجز امیرزاده خود ابوالعاص فراده بود در رسول صلی الله  
 علیه و سلم رفیقہ یا ام کلثوم را بعیتہ این ابی لهیب چون میان  
 رسول صلی الله علیه و سلم در قریش جنسیت بالا گرفت و اما در  
 رسول صلی الله علیه و سلم گفتند شما دختران محمد را چه استکار  
 کردید و باری از دل می برد استخیر آنها بوی رد گفتن یا در  
 افتد مگر دام از دختران شریفش خواهد شد شما و ایسم ابوالعاص  
 گفت من از زوجه خود مفارقت نمیکنم و سخنی از قریش را  
 با وی بر نمیکنم رسول صلی الله علیه و سلم ویر آشنا گفت درین  
 وعیتہ گفت اگر دختر سعید بن ابی العاص را بمن دهند دختر  
 محمد را اطلاق دهم و دختر سعید را بوی دادند آن بدخت مسک  
 جنم نمودند دختر رسول صلی الله علیه و سلم نه استسبی بود پس رسول  
 صلی الله علیه و سلم آمد و گفت این داماد تو لایق من بالدی دنی تو ای  
 فکان قاب موسی بن اودنی و است و مان تا مبارک خود بجانب  
 رسول صلی الله علیه و سلم انداختند دختر رسول صلی الله علیه و سلم

مرد کرد و سخنان ناخوش گفت و بارگشت رسول صلی الله علیه و سلم بروی دعای  
 بد کرد و گفت اللهم سلط علیه کلبا من کلابک ابوطالب حاضر بود و عقیقه را  
 گفت ای برادرزاده من بچسبید ازین دعای توانی رست و بعضی  
 گویند که تکلمین شد با رسول صلی الله علیه و سلم گفت ای برادرزاده  
 من ترا ازین دعای بویچه منعت عقیقه پیش پدر آورد از اباوی گفت  
 اندو یکین شد بعد از آن با اسم تجارت غنیمت شام کردند و در  
 منزلی فشرود آمدند در ایسی ایستادند گفت وقت با شد درین  
 موضع سبیل بسیار بند ابولهب همراهان را گفت مراد و کاری کنید  
 که از دعای محمد همین ستم محمد بار بار بر یکد که نهادند و عقیقه را  
 بر بالای آن بجا بایندند و کرد کرد وی بخت ستم شیب بود که  
 شیری آمد و در یک از ایشان بیوسید و بر بالای بار با صحت  
 و بضریت بچه شتم و بر ایوید عقیقه فریاد بر آورد و جان مالک  
 دوزخ سپرد و حسان بن ثابت رضی الله عنده است اینم یعنی را در یکی از  
 قصاید خود بچشم آورده است **و از آنکه در قصه جاشی**  
 حکم الله تعالی دوم مبارک که الصحاب رسول صلی الله علیه و سلم بچسبید

۱۰  
 ششم نوم دوم